**جلسه 70**

**یک‌‌شنبه - 01/12/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به نظر مختار در رابطه با تعارض بین دو طائفه از روایات بود.

طائفه اولی دلالت داشت بر کفایت استتار قرص، طائفه ثانیه دلالت داشت بر لزوم زوال حمره مشرقیه. ما دیروز گفتیم روایات صریحه در طائفه اولی ضعیفة السند است و روایات صحیحه در آن قابل حمل است بر یک مرتبه‌ای از استتار خورشید. شبیه این‌که می‌گویند غاب الشمع، ظهور عرفیش این است که ما شمع را نبینیم ولی اگر مولی بگوید که مراد از غیبوبت شمع، غیبوبت جرم شمع همراه با آن شعاعش هست، این قابل قبول است. اینجا هم بگوییم مراد از غروب شمس، غیبوبت شمس، غیبوبت شمس است بما له من الضوء المنتشر فی المشرق. این قابل قبول است.

**مرسله علی بن حکم، صحیحه و صریحه است در این‌که استتار قرص کافی است**

اما مراجعه که کردیم بعد از این‌که آقایان دیروز اشاره کردند این روایت علی بن حکم که ما تعبیر کردیم مرسله، این در کتاب امالی صدوق مسندا از داوود بن فرقد نقل شده، می‌گوید: سمعت ابی یسأل اباعبدالله علیه السلام متی وقت المغرب؟ قال اذا غاب کرسیها قال و ما کرسیها قال قرصها قال متی یغیب قرصها؟ قال اذا نظرت الیه فلم تره.

پدر داوود بن فرقد گمنام است اما مهم نیست، داوود بن فرقد شهادت می‌دهد، می‌گوید سمعت ابی یسأل اباعبدالله علیه السلام، ‌خودش حاضر بود در مجلس، شنید سؤال و جواب را. و لذا این روایت صحیحه است.

معنای این مطلب این است که ما در طائفه اولی یک روایت صحیحه صریحه پیدا کردیم بر این‌که وقت مغرب استتار قرص است و قابل حمل بر زوال حمره مشرقیه نیست.

**جواب: اصرار سائل، قرینه است بر این‌که امام در مقام تقیه بوده**

منتها برخی از بزرگان گفته‌اند این روایت علائم تقیه در آن هست؛ معلوم می‌شود سائل اصرار داشت از امام جواب بگیرد و امام نمی‌خواستند جواب صریح بدهند، آخر مجبور کرد امام را که جواب صری بدهد و این دیگر اصالة الجد در آن جاری نیست.

**پاسخ: شبهه سائل کفایت و یا عدم کفایت غیبوبت جرم خورشید بوده**

به نظر ما این اشکال وارد نیست. سائل چه اصراری داشت؟ گفت وقت مغرب کی هست؟ امام فرمود اذا غاب کرسیها، کرسی خورشید هر وقت غائب بشود، گفت مراد از کرسی خورشید چیست؟ حضرت فرمود قرص خورشید غائب بشود، در ذهن پدر داوود بن فرقد شبهه بود که مراد امام از غیبوبت قرص خورشید غیبوبت جرم است یا غیبوبت جرم همراه با نور اطراف و لذا گفت متی یغیب قرصها امام فرمود اذا نظرت الیه فلم تره. کجا این علائم تقیه در موردش هست؟ و لذا به نظر ما این روایت فی حد ذاته دلالت می‌کند بر کفایت استتار قرص و قابل توجیه هم عرفا نیست.

**روایت غیبوبت حاجب خورشید، نص نیست. محتمل است مراد از حاجب، ضوء باشد**

اما آن صحیحه اسماعیل بن الفضل هاشمی که کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی المغرب حین تغیب الشمس حیث یغیب حاجبها که آقای خوئی فرمودند این صریح است در کفایت استتار قرص چون یغیب حاجیها یعنی حین یغیب حاجبها، آن کمانه محیط خورشید، یعنی زوال حمره مشرقیه لازم نیست.

ولی به نظر ما این نص نیست. چرا؟ برای این‌که همان‌طور که در وافی دارد، شاید مراد از حاجب ضوء باشد، نور خورشید، خورشید وقتی غائب می‌شود یک نور زرد رنگی بالایش هست، شاید مراد از حاجب او باشد که با زوال حمره مشرقیه او هم خب کم می‌شود و دیگه تقریبا از بین می‌رود و او غیر از حمره مغربیه است. حمره مغربیه سرخی است در مغرب ولی پیرامون خورشید بعد از غروب خورشید یک زردی هست. خب شاید مراد از حاجب آن ضوء خورشید است و منافات با قول به زوال حمره مشرقیه نداشته باشد.

در وافی می‌گوید لعل المراد بحاجبها ضوئها الذی فی نواحیها فان حجاب الشمس یقال لضوئها و حاجبها لنواحیها. در لسان العرب دارد حاجب الشمس ناحیة منها. ازهری هم تفسیر کرده حاجب الشمس را به طرف الشمس. البته طبق این تفسیر لسان العرب و اظهری خب معنایش این است که طرف الشمس یعنی آن کمانه محیط خورشید، ولی این روشن نیست. شاید آن کلام وافی درست باشد که مراد از حاجب الشمس ضوء الشمس باشد.

[سؤال: ... جواب:] بعد از غروب آفتاب یک مقدار زردی هست. این‌جور من در ذهنم هست که در مغرب یک مقدار زردی هست. و یساعده الاعتبار. من مطئنم که یک زردی هست. حالا شما هم تجربه کنید. کما این‌که در قبل از طلوع آفتاب یک زردی هست در همان مطلع الشمس.

همین احتمال کافی است برای این‌که ما بگوییم روایت صریح نیست. حیث یغیب حاجبها یعنی آن ضوئش. ولی این صحیحه داوود بن فرقد صریح و صحیحة السند هست.

و لذا عرض دیروز ما که روایات صحیحه طائفه اولی قابل توجیه است، این صحیحه داوود بن فرقد، صحیحه شد، از مرسله علی بن الحکم بیرون آمد. در وسائل هم نقل کرده، در صفحه 181 از جلد 4 وسائل الشیعة می‌گوید و رواه الصدوق فی المجالس عن داوود بن فرقد قال سمعت ابی یسأل اباعبدالله علیه السلام.

**غیر از صحیحه عبدالله بن وضاح بقیه روایات زوال،‌ قابل حمل بر علامیت است**

و لذا ما اگر طائفه ثانیه قابل توجیه باشند که حمل کنیم ذهاب حمره را بر علامیت، معادله به نفع مخالفین مشهور می‌چرخد. به نظر ما طائفه ثانیه فقط آن حدیثی که استقامت می‌کند در برابر جمع عرفی، صحیحه عبدالله بن وضاح است و الا بقیه روایات قابل حمل بر علامیت است.

مثلا مرسله ابن ابی عمیر می‌گوید که سقوط القرص ان تقوم بحذاء القبلة و تتفقد الحمرة فاذا جازت الحمرة من قمة الرأس فقد وجب الافطار و سقط القرص. خب این با وجود آن روایت صحیحه صریحه داودد بن فرقد عرف می‌گوید می‌تواند این علامت باشد. چون در یک سری مناطق خورشید پشت کوه قرار می‌گرفت و آن انتهای افق مواقعی بود که تیره بود، ابر بود افراد به اشتباه می‌افتادند، امام برای اطمینان فرمود نگاه کن هر وقت حمره مشرقیه زائل شد دیگه مسلم سقط القرص.

یا روایت برید بن معاویه: اذا غابت الحمرة من جانب المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، می‌تواند حمل بر اماریت بشود. یعنی چه؟ یعنی امام می‌فرماید با این بیان که معیار و لو غروب الشمس است اما چون انسان شک می‌کند در غروب شمس در مواقعی که کوه در مقابلش هست، هوا ابری است و این کثیرمّا محل ابتلاء می‌شود، ‌اگر حمره مشرقیه از بین برود، خیال‌تان راحت، خورشید از شرق و غرب زمین غروب کرده. نه این‌که لازم است خورشید از شرق و غرب غروب کند. نه، چون که صد آمد نود هم پیش ما هست، یعنی خیال‌تان راحت آن معیار شرعی اذا غربت الشمس وجب صلاة المغرب محقق می‌شود.

یا آن روایات دیگر که اذا غابت الحمرة فرمود فان المشرق مطل علی المغرب، وقت نماز مغرب هنگامی است که حمره زائل بشود از مشرق لان المشرق مطل علی المغرب فاذا غابت الحمرة من هاهنا غابت الشمس من هاهنا. خب این هم می‌تواند حمل بر اماریت بشود. اماره غروب شمس ذهاب حمره مشرقیه است.

[سؤال: ... جواب:] ظهور در علامیت که ندارد. روایت ابن اشیم: وقت المغرب اذا ذهبت الحمرة من المشرق و تدری کیف ذاک؟ قلت لا قال لان المشرق مطل علی المغرب هکذا و رفع یمینه فوق یساره فاذا غابت هاهنا ذهبت الحمرة من هاهنا. این ظاهرش این است که وقت مغرب هنگام ذهاب حمره مشرقیه است نه این‌که صرفا علامت باشد. ما این روایت را گفتیم. وقت المغرب اذا ذهبت الحمرة من المشرق و تدری کیف ذاک؟ قلت لا قال لان المشرق مطل علی المغرب و رفع یمینه فوق یساره فاذا غابت هاهنا ذهبت الحمرة من هاهنا. این ظهورش در این است که وقت مغرب از هنگام ذهاب حمره مشرقیه است ولی قابل حمل است بر علامیت با وجود آن روایت صحیحه صریحه. ... می‌خواهد بفرماید آقا! (ظهور اولیش این نیست، ظهور اولیش این است که) وقت نماز مغرب ذهاب حمره مشرقیه است و لکن وقتی این روایت آمد گفت اذا نظرت الیه فلم تره این وقت نماز مغرب است، او را با این روایت جمع کنیم می‌گویند امام می‌خواسته بفرماید آقا! وقت ذهاب حمره مشرقیه از نتائیج غروب شمس است، حالا این نتیجه دیرتر به وجود می‌آید ولی چون دیرتر به وجود می‌آید خیال‌تان راحت‌تر است که وقتی حمره مشرقیه زائل شد صددرصد می‌توانید قسم بخورید که غروب شمس شده. این قابل توجیه هست.

[سؤال: ... جواب:] فاذا غابت هاهنا یعنی غابت الشمس من المغرب ذهبت الحمرة من المشرق این یعنی چون غروب شمس منشأ ذهاب حمره است پس از ذهاب حمره می‌شود کشف کرد غروب شمس را. می‌شود این‌طور توجیه کرد.

مهم صحیحه عبدالله بن وضاح است. ما مشکل‌مان این است که از یک طرف صحیحه داوود بن فرقد داریم: اذا نظرت الیه فلم تره، صریح است، قابل توجیه نیست، صریح است در این‌که غروب شمس وقت نماز مغرب است ولی در مقابل صحیحه عبدالله بن وضاح است. صحیحه عبدالله بن وضاح اگر مجمل بشود یا ظهوری داشته باشد قابل حمل بر علامیت ذهاب حمره مشرقیه خب دیگه راه صاف می‌شود و ما هم قائل می‌شویم به کفایت استتار قرص. و لذا روی صحیحه عبدالله بن وضاح باید کار کنیم.

**آقای سیستانی: صحیحه عبدالله بن وضاح بخاطر اضطراب در سؤال سائل، مجمل است**

آقای سیستانی فرمود صحیحه عبدالله بن وضاح مجمل است. چرا؟ برای این‌که این عبدالله بن وضاح سؤالش مضطرب است. می‌گوید یتواری القرص، یقبل اللیل، یزید اللیل ارتفاعا، تستر عنا الشمس و ترتفع فوق الجبل حمرة و یؤذن عندنا المؤذنون. این کل فرض عبدالله بن وضاح است. از یک طرف می‌گوید تستر عنا الشمس. ‌این می‌سازد با این‌که می‌خواهد ببینید که آیا استتار خورشید سبب نماز مغرب است یا ذهاب حمره. ولی از طرف دیگر می‌گوید یقبل اللیل، یزید اللیل ارتفاعا، هوا تاریک شد، لیل یعنی ظلمت، ‌هوا تاریک شد، ‌تاریکی هوا هم بیشتر شد. خب اگر هوا تاریک شد یعنی حمره مشرقیه شده دیگه، پس سؤالت از چیه؟ آن وقت در ذهن می‌زند که سؤالش از این است که حمره مغربیه هم از بین برود تا مثل خطابیه بشوم‌، ‌نماز مغربم را آن موقع بخوانم.

اگر ما فرمایش آقای سیستانی را بپذیریم که این فقرات سؤال در آن اضطراب هست حتی اگر قائل بشویم به حجیت خبر ثقه و بگوییم شرط، وثوق به صدور نیست باز اشکال آقای سیستانی تثبیت می‌شود چون آقای سیستانی می‌فرمایند ما ظهور کلام را نمی‌فهمیم. فرض سائل مضطرب است. ما نمی‌دانیم سائل چه می‌گوید. نیازی نبود آقای سیستانی بگویند خبر موثوق الصدور را من حجت می‌دانم، ‌نه آقا! خبر ثقه هم حجت باشد با این بیان شما اصلا سؤال سائل مجمل می‌شود و بالتبع جواب امام هم مجمل می‌شود.

**جواب: تفصیل در کلام سائل قرینه است که مقصودش زوال حمره مشرقیه است نه مغربیه**

ولی انصاف این است که ما فکر می‌کنیم این اشکال آقای سیستانی وارد نیست. اگر بناء بود سائل می‌خواست سؤال کند از این‌که نماز مغرب را صبر کنم بعد از ذهاب حمره مغربیه بخوانم خب نیاز به این طول و تفصیل نبود. خب می‌گفت که هل اصلی عند دخول اللیل او انتظر حتی تذهب الحمرة فی المغرب؛ حتی یسقط الشفق. این دیگر ابهام نداشت که بخواهد از این کلمات مکرر استفاده کند. یتواری القرص، یقبل اللیل، یزید اللیل ارتفاعا، ‌تستر عنا الشمس، ‌یؤذن عندنا المؤذنون، نیاز به این تعابیر نبود. مفاد این تعابیر این است که می‌خواهد بگوید که غروب آفتاب شده است، ‌یقبل اللیل، ‌شب شد یعنی از نظر عرفی شب آمد، یزید اللیل ارتفاعا یعنی هوا تاریک شد، ‌خب تاریکی هوا نسبی است، ‌با استتار قرص هوا تاریک می‌شود. این‌که بخواهد از حمره مغربیه سؤال کند، ‌هی اصرار کند که یتواری القرص، یقبل اللیل، تستر عنا الشمس، یزید اللیل ارتفاعا، یؤذن عندنا المؤذنون، این‌ها را می‌گوید برای این‌که سؤال کند این‌که نماز مغرب را قبل از سقوط حمره مغربیه بخواند یا بعد از آن؟ این اصلا عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] ما به نظرمان ببینید! مهم این است که جمع عرفی ندارد این دو کلام که یک جا بگویند اذا نظرت الیه فلم تره، ‌یک جای دیگر در صحیحه عبدالله بن وضاح بگویند در فرضی که خورشید پنهان می‌شود، ‌شب می‌آید، هوا تاریک‌تر می‌شود، ‌خورشید از ما پنهان می‌شود، ‌مؤذن‌ها، ‌مؤذن‌ها نه یک مؤذن، مؤذن‌ها اذان می‌گویند آیا نماز بخوانیم یا منتظر بمانیم تا حمره از بین برود که امام در جواب می‌فرمایند اری لک ان تنتظر و تاخذ بالحائطة لدینک، ‌صبر کن تا حمره از بین برود، ‌بعد نماز بخوان، این انصافا هیچ اجمالی ندارد.

**آقای خوئی: "ترتفع فوق الجبل حمرة" قرینه است بر این‌که مقصود زوال حمره مغربیه است**

کما این‌که فرمایش آقای خوئی هم که شبهه مصداقیه استتار قرص بوده چون احتمال داشته که خورشید پشت کوه پنهان شده بوده و ترتفع فوق الجبل حمرة هم اگر جبل در مغرب باشد، ‌جور می‌آید که در مغرب حمره‌ای هست احتمال می‌دهم خورشید در این کوهی که در مغرب است پشت کوه قرار گرفته و لذا تناسبش این است که امام فرمود تاخذ بالحائطة لدینک احتیاط بکن.

**جواب: فرض نشده کوه در ناحیه مغرب است. تواری شمس با این فرض نمی‌سازد**

این هم به نظر ما عرفی نیست. چرا؟ برای این‌که اگر بناء‌ بود کوه در مغرب بود و احتمال می‌داد این شخص که خورشید پشت کوه باشد عرفی نیست بگوید خورشید پنهان می‌شود. باید فرض کند که در طرف مغرب جبل هست، اصلا همچون فرضی را در روایت ذکر نکرد. این‌که می‌گوید یتواری القرص، خورشید پنهان می‌شود، ‌عمود کلام اگر این باشد که احتمال می‌دهم خورشید پشت کوه پنهان شده است مثل آن روایتی که می‌گفت که نخاف ان تکون الشمس قد غابت خلف الجبل، اگر مراد او بود خب این را می‌گفت نه این‌که بگوید یتواری القرص، یقبل اللیل، یزید اللیل ارتفاعا، ‌تستر عنا الشمس و یرتفع فوق الجبل حمرة و یؤذن عندنا المؤذنون، خب یک کلمه می‌گفت که آقا! احتمال می‌دهم که خورشید پشت کوه باشد، ‌کوه در مغرب است خورشید شاید پشت کوه باشد. اصلا این مطلب را نگفت و این عرفی نیست کسی که می‌آید می‌خواهد سؤال کند که من احتمال می‌دهم خورشید پشت کوه باشد خیلی واضح سؤال می‌کند می‌گوید آقا! خورشید را نمی‌بینم احتمال می‌دهم پشت کوه باشد، ‌پشت ابر باشد نه این‌که بیاید این‌طور بگوید خورشید پنهان می‌شود شب فرا می‌رسد، تاریکی شب بیشتر می‌شود، مؤذن‌ها اذان می‌گوید در کنارش هم می‌گوید که و فوق کوه یا فوق شب، فوق لیل یعنی فوق سماء حمره‌ای هست. انصافا یا این روایت صریح هست در ذهاب حمره مشرقیه و یا در حدی ظهورش قوی است که جمع عرفی بین آن و بین آن صحیحه داوود بن فرقد که این صحیحه عبدالله بن وضاح را حمل کنیم بر علامیت در مورد شک در غروب شمس و سقوط قرص، این جمع عرفی محرز نمی‌شود.

اما این‌که شما می‌فرمایید امر است، حمل بر استحباب کنیم، او را دیروز عرض کردم با لسان احتیاط نمی‌سازد. احتیاط للدین یعنی حفظ دین و احوطهم لدین الله یعنی احفظهم لدین الله. این‌که می‌گوید امیرالمؤمنین احوطهم لدین الله بود یعنی احفظهم لدین الله.

[سؤال: ... جواب:] مورد سؤال کالنص است در علم به استتار قرص، آن وقت امام به او می‌فرماید من می‌بینیم برای تو که منتظر بمانی تا حمره زائل بشود و دینت را حفظ کنی، ‌چهارچوب قرار بدهی برای حفظ دینت.

این انصافا جمع عرفی نیست. جمع عرفی که نشد، نوبت می‌رسد به بحث مرجحات باب تعارض.

[سؤال: ... جواب:] ما اتفاقا بر اساس همان نسخه هم گفتیم. و الا ترتفع فوق اللیل حمرة یعنی فوق السماء حمرة. ما گفتیم ترتفع فوق الجبل حمرة. اگر مشکلش این بود که شاید جبل در مغرب مانع از دید خورشید باشد این را باید می‌گفت. ... ببینید! باید عرفی صحبت کرد. به قول یک بنده خدایی شوخی می‌کرد به یک کسی گفتند این صدایت چی بود آمد، ‌گفت لباس‌هایم افتاد، ‌گفتند آخه این صدا به صدای لباس افتادن نمی‌خورد گفت خودم هم در او ماندم. خب این عرفی است؟ ... خب این هم همین است. شما می‌آیید یک چیزهایی را به هم می‌بافید، ‌اما نمی‌آیید بگویید که بابا کوه در مغرب است من احتمال می‌دهم کوه مانع از دید باشد. همه این‌ها را می‌گویید یتواری القرص، ‌یقبل اللیل، یؤذن عندنا المؤذنون، ‌یستر عنا الشمس، وقتی می‌رسید و یرتفع فوق الجبل حمرة نمی‌گویید و یرتفع فوق الجبل الذی فی المغرب حمرة. خب آخه این عرفی نیست.

**برای فهمیدن جمع عرفی باید دو خطاب را در مجلس واحد، فرض کرد**

ظهور آنقدر قوی است که جمع عرفی یا معلوم العدم است یا مشکوک است. باید احراز کنید که عرف بین این دو خطاب جمع می‌کنید. احراز کنید. به قول آقای خوئی اگر در مجلس واحد این دو خطاب را بگویند، خود آقای خوئی ضابطه معرفی کرده، واقعا عرف می‌گوید مقصود این است که سقوط قرص وقت واقعی نماز مغرب است ولی احتیاطا تا ذهاب حمره صبر کنیم چون شاید سقوط قرص از افق نشده باشد؟ انصاف این است که این جمع یا معلوم العدم است عرفی بودنش، ‌معلوم العدم است یا مشکوک است. خب نوبت می‌رسد اگر اطمینان داشته باشیم که این جمع، عرفی نیست که ما اطمینان داریم نوبت می‌رسد به مرجحات باب تعارض.

ما در اینجا دو مرجح می‌توانیم مطرح کنیم، ‌یکی به نفع طائفه ثانیه یکی به نفع طائفه اولی.

قبل از این‌که این مرجحات را بگوییم بگذارید آخرین مرحله را هم بگویم که اگر این مرحجات درست نمی‌شد، بعد از تعارض و تساقط، ‌ما باید چه می‌کردیم؟ این بحث، ‌مختصری مطرح بشود بد نیست.

**در صورت فقد مرجحات و تساقط نص‌ها، مرجع ظهور خطابات است**

بعد از تعارض ادعا می‌شود که تعارض النصین منشأ سقوط نصین می‌شود و بعد باید رجوع کنیم به آن خطابات ظاهر.

توضیح ذلک:

اگر یک خطابی گفت یجب اکرام العالم، ‌یک خطابی گفت لایجب اکرام العالم، ‌یک خطاب گفت اکرم العالم، این خطاب اکرم العالم گفته می‌شود مرجع فوقانی است. ‌این مطلب، مطلبی است که هم مرحوم آقای صدر دارند هم بعضی از معاصرین دارند. ‌گفتند این خطاب اکرم العالم با هیچکدام از آن دو نص طرف معارضه نیست؛ با یجب اکرام العالم، ‌چون متوافقین هستند، ‌با لایجب اکرام العالم [هم نیست چون] می‌گوید تو قرینه هستی بر من، شما برو مشکلت را با آن یجب حل کن، ‌آقای لایجب! شما برو مشکلت را با یجب اکرام العالم حل کن، ‌او را نابود کن بیا! ما در خدمت هستیم، شمای لایجب اکرام العالم با منِ اکرم العالم کنار هم هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داریم، حمل می‌شوم منِ اکرم العالم بر استحباب. حجیت ظهور اکرم العالم مشروط است به عدم مجیئ النص المعتبر بر خلاف. چون ظهور است. نص معتبر بر خلاف اگر بود، وارد است بر حجیت ظهور اکرم العالم. دلیل وارد بر دلیل مورود که تعارض ندارند. حجیت ظهور اکرم العالم مورود است. چون مشروط است به عدم مجیئ نص معتبر بر خلاف. بین دلیل وارد و دلیل مورد که تعارض نیست. پس محال است تعارض بین این دو. بین یجب اکرام العالم و لایجب اکرام العالم تعارض برقرار شد، مرجح اگر نبود، تساقط بکنند، رجوع می‌کنیم می‌گوییم خب آقای اکرم العالم! شما الحمدلله دیگه هیچ مشکلی ندارید، ‌شما چی می‌گویید؟ می‌گوید من می‌گویم واجب است اکرام عالم و لذا باید فتوی بدهید به وجوب اکرام عالم. می‌گویند آن یجب اکرام العالم که صریح بود در وجوب اکرام عالم او را کنار زدیم حالا بیاییم سراغ ظهور تو بگوییم واجب است اکرام عالم؟ جواب این است که مقتضای صناعت همین است. چون آن یجب اکرام العالم نص بود طرف معارضه شد با لایجب ولی من نص نبودم، ‌من ظهور بودم، ‌طرف معارضه نبودم.

کما این‌که در عام فوقانی هم شما این را می‌گویید. عام فوقانی که می‌گوید یجب اکرام العالم چرا طرف معارضه نیست با خطاب لاتکرم العالم الفاسق؟ چون عام با خاص طرف معارضه نیست. بعد از این‌که لایجب اکرام الفاسق با یجب اکرام الفاسق تعارضا تساقطا رجوع می‌کنید به عام فوقانی.

حالا این بحث به عنوان یک بحث کبروی جایش اینجا نیست. ما هم بعید نمی‌دانیم این کبری را. منتها استدلال عقلی نمی‌کنیم؛ ما استدلال عرفی می‌کنیم. و لذا بیان عقلی در اینجا به نظر ما نباید اقامه کرد. چرا؟ برای این‌که حجیت اکرم العالم ممکن است عند العقلاء مشروط باشد به عدم نص معتبر فی حد ذاته. لایجب اکرام العالم نص معتبر است فی حد ذاته و لو بالفعل مبتلی به معارضه است. ممکن است حجیت عقلائیه اکرم العالم مشروط باشد به عدم نص معتبر فی حد ذاته بر خلاف و ما در اینجا نص معتبر فی حد ذاته بر خلاف داریم. و لذا ارتکاز عقلاء را باید حساب کنیم. ببینیم در ارتکاز عقلاء در عام فوقانی که به عام رجوع می‌کنند، ‌در این ظهور هم به این ظهور هم رجوع می‌کنند؟ ما این را بعید نمی‌دانیم. و لکن بحث، بحث مشکلی است و محل نزاع هست. ما خدمت آقای زنجانی که یک زمانی این را مطرح می‌کردیم ایشان بعد که فکر کردند گفتند به نظر من این عرفی نیست در نصین که رجوع کنیم به ظاهر؛ عرف ظاهر را طرف معارضه می‌بیند.

[سؤال: ... جواب:] چه جور در عام فوقانی معنا مهم نیست؟!

تطبیق این کبری بر مقام این است: صحیحه عبدالله بن وضاح نص است بر زوال حمره مشرقیه، ‌صحیحه داوود بن فرقد نص است در کفایت استتار قرص، تعارص النصان اگر مرجحی در بین نباشد بعد رجوع می‌کنیم به آن خطابات دیگر که ظاهر است. خطابات دیگر که ظاهر است خب گفتیم جمع عرفی دارند. استتار قرص قابل حمل بر مرتبه‌ای از استتار قرص است که روایات دیگر تفسیر کرده است آن را که اذا غابت الحمرة من هاهنا فقد غربت الشمس من شرق الارض و غربها.

[سؤال: ... جواب:] نخیر. فرض این است اگر این دو تا نص نبود ما چه می‌کردیم؟ ... اگر این دو نص نبود، اگر صحیحه عبدالله بن وضاح نبود، ‌صحیحه داوود بن فرقد نبود، ‌بین بقیه خطابات جمع عرفی بود به حمل بر علامیت خب الان هم حمل بر علامیت می‌کنیم. ... نه، فرض این است که این دو تا روایت که صریح [هستند] مانع جمع عرفی است.

و اگر شما این مبنا را نپذیرفتید گفتید ما این کبرای را مثل آقای زنجانی قبول نداریم و یا اشکال آقایان این است که بر فرض کبری را قبول کنیم بعد از تعارض نصین باز این‌طور نیست که تعارض بین نصین با تساقط آن‌ها که تمام شد جمع عرفی بین بقیه خطابات متعین باشد، ‌بر فرض این را بگویید نوبت به اصل عملی می‌رسد. اصل عملی باید ببینیم چیه؟ آیا اصل عملی در اینجا برائت است یا احتیاط است؟ در این تامل بفرمایید! این اصل عملی را هم بحث کنیم.

و لکن ما روی حرف خودمان هستیم که صحیحه عبدالله بن وضاح مرجحیت مخالفت عامه دارد و ادله ترجیح به مخالفت عامه را هم تمام می‌دانیم. ان‌شاءالله فردا این مطلب را دنبال می‌کنیم.